

بی‌باشد. تصادف خوب و مساعد دو یار برای جنگلها روی داد یکی در دوران حکومت وثوق الدوله که جنگلها تا «آقا بابای» فروین پیش روی کردند و مواجده با آخرین متون سر بازان روس و قواء انگلیس شدند که با نتیجه راه عزیمتشان بجهت مرکز محدود گردید. بار دوم در دوران حکومت جمهوری بود که نفوذ و تسلطشان تا نود کیلومتری رشت (لوشان) بسط یافت و از طرف شمال باذربایجان و از شرق بهازندران رسید که کودتای سرخ عملیاتشان را خنثی نمود. راست است که لیدر های اقلیت تسریع هجوم بر کرد را توصیه میکردند و محسوساً سید حسن مدرس تا حد «سرتش» پیش رفت و بنماینده جنگل پیر یازاری، بی توجهی میرزا را از حرکت بسوی طهران بیکنوع غفلت و سماعجه منتهم میساخت اما حق این است که بگوئیم انجام نقشه تصرف مرکز بجهت عدیده امکان نداشت و با زمان دوران مشروطیت که سیهدار و سرداران بلند ختیارى بمجله راه طهران را پیش گرفتند با خودیکه قواء مسلح روس در پشت سرشان بود، فری بسیار داشت. يك نمونه بر حسته این امر، هجوم بی مطالعه احسان الله خان پلهر را بود که بشکست افتضاح آمیزش منتهی گشت بنا بر این فرصت مناسب که نویسنده مقاله را محقق با تقاضا از ده بیجگام پیش نیامد. شاید اگر حرکت و عمل خلاف حزم و تدبیر روی میداد نویسنده همان مقاله اشقاد آمیز، نخستین کسی بود که نیش قلم خود را باین فکر نایخته فروغ برآورد و آنرا مقدمت و تفسیح مینمود. در جنگ متجیل انگلیسها با داشتن دو هوا پیمای جنگی که همه روزه از قزوین پرواز میکرد دو آزادانه شهر رشت و نقاط اطرافش را بمباران مینمود پنج هزار تن افراد جنگی جنگل بعلت نداشتن توپ و دفاع ضد عوالمی با انجام هیچگونه فعالیتى توانائی نداشتند بنا بر این حمله جلهران، بدون آماده بودن شرایط، يك عمل ناشیانه و غیر عاقلانه بود عملی که در نتیجه آن امکان داشت هزارها تن افراد کشور را، بخاک و خون بمانانند بدون اینکه کمترین بهره و فایده ای نصیب سارد و یازاگر نصیب میساحت تحمل این صدمه ارزش داشت.

کتاب احسان الله خان بعد از پایان انقلاب گیلان با داشتنهایی در محله سیاست شوروی نویسنده، چاپ سکوانتدا داده که از طرف نویسنده کتاب در ایران سیاست شوروی در ایران شرح در نظر شده است :

با آنکه میرزا کوچک خان از آزاد بخوانان دست راست بود و من این موضوع را بدانستم و بعد از آن از رفقاء کمیته ما پیش از یک نفر باقی نمانده بود تا با ما استادی شده.

— به میرزا گفتم من هرگز نماز نخوانده‌ام و بشاهم توصیه می‌کنم هر گاه بخواهید یا بالشویکها متحد شوید نماز و مذهب را کنار بگذارید .»

موضوع پناهنده شدن احسان را بیچنگل سابقاً شرح داده‌ام که با وسف متار و ثوفالدوله در تحویل گرفتن این مرد، که حتی حاضر بود امتیاز مهمی بیچنگل بدهد میرزا از قبول درخواست رئیس دولت سر باز زد و هر گونه زبان احتمالی را بخود گوارا شناخت تنها از این نظر که تسلیم بیک پناهنده بدست دشمن، ویژه آنکه آزاد بخواد و ایرانی باشد دور از آئین جوانمردی است و با این سابقه حق این بود که احسان بنیشت در مقابل جوانمردی آتروز کوچک خان که حاضر نشد به بیچ قیمت تسلیم وثوقالدوله، نمایمن از او سپاسگذارم نه اینکه گوید ناچار به همکاری یا اوشدم - اظهارات مربوط به نخواندن نماز متأسفانه واقعیت ندارد زیرا در او چنین حرارت و جسارت که بتواند با میرزا از چنین مطالبی گفتگو کنند وجود نداشت مسلماً اگر به چنین جملاتی تنوع مینمود باعکس العمل شدیدی مواجعه می‌گشت چه ، میرزا پیش از آنکه بگردد انقلابی باشد یک نفر مسلمان بود و بغرض هیچگاه خلوص نمی‌یافت که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد و احسان نیز رسوم ادب و نزاکت در گفتار و کردارش مقابل کوچک خان خواه از روی ترس و خواه از روی احترام ، رعایت مینمود و مؤید این گفتار آنکه در یکی از میناقضهای منزل خود که عده‌ای از فرماندهان ارتش سرخ و خانهایشان حضور داشته‌اند بین او و یکی از نزدیکان میرزا ، پیش از صرف شام سخنان تلخ رد و بدل شد و ستاقب آن دستها بشرف قبضه‌های موزر و پارابلوم رفت که نگارنده و مرحوم حسین بهزاد چند نفر دیگر بزحمت توانستیم از خالی شدن تیر جلوگیری کنیم و شام بخورده بمنزل برگردیم - صبح روز بعد که نگارنده از حلوی شورای انقلاب عبور میکردم احسان مرا بی‌الا طلبید و سفارش اکید نمود که حادثه شب گذشته به گوش میرزا نرسد و این سفارش ناشی از ترس آمیخته به احترامی بود که نسبت به میرزا داشت .

اشتباهات دیگری نیز در این کتاب دیده شده است از جمله آنکه حیدر عوغلی و خالومراد بزرگ و قاپوگاف و چند نفر دیگر با میرزا جنگیده و تا سومه‌سرا پیش رفتند ،<sup>۱</sup>

« حیدر عموغلی پیش از آنکه نزد میرزا برده شود بوضع فجیمی مقبول شد ، که با توضیحات قبلی ما ، تمامی این مسائل روشن شده است و نیازی به تکرارشان نیست . »

جزو ای بدین نام که حقا باید آنرا فحشنامه نامید در تاریخچه جنگلیان سال ۳۷ قمری از طرف مالکین گیلانی مقیم مرکز و با پول و هزینه آنها در تهران انتشار یافت اینان که از عرش فرعونیت بریز افکنده شده بودند حق داشتند در مقام مبارزه بر آیند چه از تمام لغت‌هایی که سالیان دراز در آن غوطه ور بودند بکنار محروم شده و اکنون جرّاهی در بساطشان باقی نمانده بود بهره اربابی و با بقول خودشان « فرامت » و آنکه میبایست در بیخ‌هاشان تحویل شود جنگلی‌ها بالا کشیده بودند . دیگر زارع بهار باب و عوارضه تعمیر داخل اسبش را برای سواری ارباب زمین نمیکرد و خود پیاده بدنبالش نمیدوید . نه بیگاری تن در برداد و نه دشنام میشنید و نه مجبور بود گااو و گوساله ارباب را بلا عوس نگذارد و شیر و ماست و کره و پنیر سالیانه‌اش را تأمین نماید . دیگر اطفال و جگر گوشه‌گان زارع و دهقان برای نوکری و کلفتی ارباب حاضر نمیشدند و جمعی این مطالب در دهائی بود که روی دل ارباب مانند غده‌های سرطانی عقده کرده بود .

میرزا کریم خان رشتی که در واقعه « شروطنیت ارباب چنانان متنفذ » شمار میرفت و ملاکین درجه اول گیلان مانند سردار معتمد و سپه‌دار و حاجی سید رضی و جز آنها از نام برده حساب میبردند این بار نیز پیشقدم شد اما چون مرد دریرک و عاقل و سپاسمندار بود علناً وارد میدان مبارزه نگردید و عبادت همیشه خود ، دیگران را آلت فعل نموده و خود در پشت پرده امتتار ، به انتظار می‌نشست :

**شیخ محمد باقر شریعت گیلانی** که بمعرفی خان اکبر ، در دستگاه اعیان و اشراف و روحانیان صاحب‌املاک و سبع ، رفت و آمدهائی داشت و گاه و بیگاه حامل بیتاها و جواب‌هایی میشد و کمکهای مادی از هر جانب بوی می‌رسید از طرف میرزا کریمخان مورد نوشتن و فحشنامه شد و او که خود از دست جنگلیها همچون لاله داغها بر دل داشت مسئول مرشدرا اجابت کرد گو آنکه از بیم مواجهه با انتقام جنگلیها جرأت تکرار امضایش را پای تاریخچه بگذارد ولی همه میدانستند هر او کس دیگری نمیتوانست به این وقاحت چیز بنویسد جنگلیها بیخ‌نوا نالت الخیر ، لقب داده بودند از آن جائیکه مندرجات تاریخچه عبارت از عشی

دشنام و اسناد نسبت دزدی و غارتگری است که میتوان گفت مئذرجات کتاب و دستاویز ایران، در این زمینه تقلیدی از استاد است همچنین افترا و اهانت به اعضاء هیئت اتحاد اسلام که اغلب افرادش را مردم گیلان بدرستی میشناختند درباره هر یک از آنها قضاوتهای صحیح و عادلانه شده و هیچ یکشان فعلاً زنده نیستند لذا از توضیح بیشتر در اطراف جزوه مزبور خودداری مینمائیم.

مجله مزبور (چاپ پاریس) ضمن نشر مطالبی از تصمیمات

**مجله اسپار تاگوس** متخذ کمیتترین در فاصله بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ از توسعه کمونیزم بحث نموده و بتبلیغات شدید روسها

در آسیا اشاره کرده است و سپس از آثار این فعالیت پیدایش دسته‌های در شمال ایران بسال ۱۹۱۹ میلادی برهبری روسها نام میرد که نفوذشان را در گیلان و مازندران مستقر ساخته‌اند و مینویسد که ریاست اسمی این نهضت با کوچک خان بود لیکن نهضت را روسها اداره میکردند کمی بعد میرزا کوچک را امر دی سدیق نامیده میگوید یک ایرانی متفکر و یک مرد آید آل بود ولی اطرافیانش نبی سرسپرده روس و نیم دیگر سرسپرده انگلیس بودند.

و در جای دیگر از تعداد قشون این نهضت بحث کرده و سهراتن افراد نخبه ارتش سرخ را که در جنگهای انقلاب روسیه شرکت داشته‌اند تحت فرمان دوست نظامیش و بولومکین، معرفی می‌کند و او را فرماندهی نشان میدهد که از دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران سرپیچی داشته و چون تمامی دستورهاش را از مسکومی گرفت یکروز در میان جنگ خونین، دستور انصراف از بیگار را دریافت نموده و بیدرتنگ نهضت را رها کرده از میدان کار زار خارج شده است و از این گفتار نتیجه می‌گیرد که چون ثمن احساس کرده بود پافشاری در مورد ایران ممکن است از طرف فرانسه و انگلیس عکس العمل‌هایی ایجاد کند از این رو انقلاب ایران را یک چیز بی فایده تشخیص داده بود.

و اما کوچک خان را مینویسد که دست از جنگ بر نداشت و ازدولب بولومکین شنیده که مسکو به او امر داده بود چنانچه کوچک خان اسرار بدوام جنگ نشان دهد او را بقتل رساند.

داستانها به اینجا ختم می‌کند که از سر نوشت بعدی جنگل که روسیه او را در بین زمین و هواها کرد دیگر اطلاعی ندارد.

در این مقاله که سال ۱۹۲۵ میلادی از مکزیکو برای مجله اسپار تاکوس  
فرستاده شده است خواه نویسنده اش شخص **بولو مکین** باشد که سابقاً نامی از  
وی برده شده است و یا شخص دیگری بنام **کیگالو** که داستان ملاقاتش را با  
میرزادیده ایم و یاهر کسی دیگر اشتباهاتی دیده میشود از جمله آنکه پیدایش  
جنگل را سال ۱۹۱۹ به رهبری روسها نام برده است و حال آنکه همه آگاهند  
که حوادث خراسان و آذربایجان و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و خیابانی و  
همچنین انقلاب جنگل بدون هیچ کمک خارجی و تنها با فکر و نقش ایرانی  
بو خود آمده و جز عدم رضایت مردم و نابسامانی کارها، محرک دیگری نداشته  
است از این گذشته، این مسئله کمال اهمیت را دارد که بدانیم میرزا کوچک  
خان از افکار مردم کشور خود و از نیروی آنها الهام می گرفت نه از خارج  
و کسانی که افتخار همکاری را داشته اند از مفیدترین و خدمتگذارترین افراد  
کشور محسوب میشوند اند که در نتیجه تحمل مصائب بی پایان، چه کشته شده  
و آرزوی تعالی کشور را بگور بردند و چه یا حل طبیعی، دیدگان آرزومندشان  
را از این جهان ناپایدار فرو بستند و در هر حال دامان شرافت ملیشان را کسی  
نتوانست لکه دار کند و با اینوصف قضاوت نویسنده مقاله را با اینصرفاً «مفرضانه»  
نماید گرچه نمیتوان و نباید وجود عناصر مخرب و متعصب با یادی بیگانه را  
در اجتماعات شرقیها نفی نمود و مادر سابق یک تن از آنها را معرفی کردیم که پس  
از ایجاد تفرقه و نفاق، چگونه وجوه نقدینه جنگل را که عهده دار حفاظتش بود  
ر بود و طهران گریخت و با وجه مزبور کاخ مجللی دوسه راه شاه طهران ساخت که بر  
اثر همین خدمات صادقانه بمراکز غیبی، وکیل و وزیر و اسنادار شد لیکن این  
مسائل چه ربط دارد باینکه بتوان تمام همکاران کوچک خان را بیک چوب براند  
و نیمی از آنها را سرسپرده روس و نیم دیگر را سرسپرده انگلیسها دانست؟

جنگل بعکس نظر نویسنده مزبور در سال ۱۹۱۹ بدنیای نیامد تاریخ آغاز  
نهضت جنگل سال ۱۳۳۳ قمری است یعنی تاریخی که هنوز انقلاب فوری به بورژوازی  
روسیه برهبری گرتسکی و انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ برهبری لنین  
شروع نشده و کمینترنی بوجود نیامده بود. جنگل بطوریکه دیده ایم یک شاخه کوچک  
از درخت تناوری بود که با ریشه های محکمی که بنام اتحاد اسلام داشت قد  
برافراشت و عناصر ملی همچون سیدی حیجی ندامانی (ناصرالاسلام) و میرزا طاهر  
تنگابنی و سلیمان محسن اسکندری و امثال آنان از قوایم و استوانه هایش بوده اند و

از همه مهم‌تر آنکه ملت ایران این نهضت انقلابی را در کمال خلوص نیت تأیید می‌شود .

در وطن پرستی جنگلیان عمین بی‌س که هر جا پای مصالح کشور بعیان می‌آمد سرسختی از خود نشان میدادند - در مبارزه با قزاقان روس - در نبرد با قزاقان و توفالدوله - در کشتن باعشار و ایلات - در یکنار با انگلیسی‌ها و سرخ‌های مصنوعی - ایمان جنگلیها همچنان محفوظ و دست نخورده باقی ماند . در اینصورت معلوم نیست اطلاع نویسنده آن مقاله از کجا سرچشمه گرفته که نوشته است روس‌ها انقلاب جنگل را اداره میکردند .

شاید بی‌فایده باشد در اطراف تصمیم لنین در امر انقلاب ایران بحث شود زیرا آن مرد بزرگ که انقلاب سوسیالیستی اکثر را پسر رسانیده بود در باره کشور ما چه حقوق فکر میکرد بر ما پوشیده است اما این مسئله منق علیه است که ریاستمداران جهان ، هیچگاه ، مصالح بیشتر را فدای منافع کمتر نمیکند و نفع حاضر را بفایده عام ترجیح نمیدهند پس اگر رهبر روحیه باامکان برور عکس - العمل‌هایی از طرف فرانسه و انگلیس از تعقیب انقلاب ایران منصرف شد نباید این مسئله را از لحاظ نتایج و آثار بیکه بجای مانده فکر بستجه ، کعبه حسرتی حزب کمونیست ایران در همان زمان ، ضمن نشر اعلامیه‌ای خاطر نشان ساخت که در ایران ، زمینه برای انقلاب کمونیستی آماده نیست و متذکر شده بود زمانی بمشوان باین مسئله امید داشت که يك تطور بود و وازی در ایران صورت بگیرد و این مسئله باقی الحمله اختلاف ، چکیده همان گفتاری بود که میرا با ریاستمداران مسئول انقلاب در میان گذاشته بود . تا میز لیدن در همان هنگام خبر داد که فعالیت و تبلیغ ، هر چند وسیع ، در اطراف بر فراری حکومت پروتادریسا در ایران بیفایده است زیرا در ایران کارخانه و کارگر وجود ندارد بنابراین بالشویک واقعی نیز در این کشور وجود نخواهد داشت .

مجله دنیای مسلمان نیز در یکی از شماره‌هایش ( دسامبر ۱۹۲۲ )

چنین نوشت که « قلب طبقه منورالفکر ایران در طرف چپ و جیب آنها در طرف راست است » از آنجائیکه ایران دارای صنعت و یک طبقه از کارگران متشکل نیست لذا برای قبول رژیم کمونیستی نیز آماده نمیباشد .

و نظیر این بیان را روزنامه ارگان حزب کمونیست (ایزوستیا) انتشار داد مبنی بر اینکه کشور ایران در حال حاضر بدون وجود صنایع سنگین و تشکیلات کارگری آماده پذیرش رژیم سوسیالیستی، مشابه آنچه در روسیه است نیست بهمین جهت تلاش جمهوری شوروی گیلان بنیایح مثبت برسیده است.

در کتاب ژنرال دنسروبل فرمانده قواء انگلیس در

**امپریالیزم انگلیس** ایران بنام امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز حملات در ایران و قفقاز زیرمسطور است :

- و پروگرام نهضت جنگل حاوی همان افکار و اصول

و مرام های مبتذل و غیر قابل تحمل میباشد من جمله آزادی مساوات

اخوت - ایران مال ایرانیان است - دوریاد خارجی .

- تصریح سایر مواد نتیجه ندارد زیرا همان اندازه که دروغ و کذب

محض است بهمان نسبت هم زیاد میباشد .

- دنیا از این مرامها بستوه آمده است .

گویا فرمانده انگلیسی انتظار داشت بشود ایران مستعمر انگلستان است -

ماکتین جزیره بریطانیا مولا و صاحب اختیار کشور ایرانند - مساوات و اخوت

و آزادی چیزهای مبتذل و مسخره ای هستند و مخصوصاً چون بمذاق غیرمانعی

تقیل و ناخوش آیند است بایستی از قاموس فکر ایرانی برداشته شود تا دنیا بستوه

نیاید و خاطر مبارکش آسوده باشد اما در حقیقت اینطور نیست و این واژه ها نه

دروغ اند و نه دنیا از شنیدنش احساس اشمئزاز میکند فقط ممکن است افرادی

از نوع ژنرال های انگلیسی را بستوه بیاورد که در برابر امبالشان افرادی مؤمن

باین مغایب را مشاهده می نمایند.

در جای دیگر همان کتاب می نویسد . سرهنگ استوکس را با بیرق سفید

نزد میرزا کوچک خان فرستادم و از جانب خود وعده دادم که اگر شرایط و

تقاضاهای ما را قبول و رعایت نماید حق تعقیب سیاست داخلی او را در ایران

برسمیت بشناسیم .

حق تعقیب سیاست داخلی بك جمله دیپلوماسی است و همان معنی را دارد

که کفیل مزبور باالصراحه در « آتشک » بمیرزا پیشنهاد نمود. کفیل استوکس

مأموریت داشت بگوید چنانچه جنگلی‌ها سیاست انگلستان اعضادکنند<sup>۱</sup> دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر است سیاست داخلی کوچک‌خان (یعنی حکومت آینده‌اش را نسبت بکشور ایران) برسیت بشناسد ولی بطوریکه دیده‌ام کوچک‌خان زیر بار چنین پیشنهادی نرفت و ابراز تمایل بشکیل حکومتی تحت نفوذ بیگانه نشان نداد.

آقای عبدالرحمن سیف آزاد در مجله صنایع آلمان  
**دیوان عارف** و شرقی که در خدمت مطبوعات سابق درخشانی  
**قزوینی** دارد و چاپ دیوان عارف قزوینی بهمت او صورت گرفت  
 قسمتی از گفتار دیوان مزبور را بمیرزا کوچک خان  
 جنگلی اختصاص داده و ضمن قضاوت صحیح درباره جنگلی‌ها و احترام و تجلیل  
 نسبت بپیشوای نهضت جنگل (که البته خودی تقدیر و سپاسگراری دوستان زنده  
 آن مرحوم است) در صفحه ۵۸۷ دیوان مزبور اشاره‌ای بتقویت کمیته مجازات  
 از طرف تشکیلات سری جنگل نموده‌اند که بنظر ما بر تائید این گفتار قرینه و  
 دلیلی در دست نیست و کمیته مجازات (خوب باید) بشکیلات جنگل و تقویت و  
 پاریشان بستگی نداشت. شکی نیست که موافقین این عقیده بسیارند و از این بریدن  
 افراد معینی را که مضر تشخیص دهند اسولایر ای سلامت جامعه تجویز میکنند لیکن باید  
 در نظر گرفت که مخالفین این نظر هم کم نیستند. مؤید مقال آنکه روزی یکی از  
 جنگلی‌ها بطریق تعرض و برخاش بمیرزا گفت بچه جهت درسد بر نمیاوسی  
 بحیات دشمنی که ممکن است قاتل هزاران تن از افراد جنگل باشد با شلیک يك  
 مجاهد از جان گذشته خاتمه دهی؟ او جواب دادا گرچه جنگیدن، خود یک نحوه  
 آدمشکی و توحش است ولیکن ترور و کشتن افراد بطور ناگهانی از آن وحشیانه‌تر  
 است و هیچ نباشد مخالف جوانمردی است.

یقین دارم که آقای سیف آزاد از این توضیحی که بملاحظه تصحیح تاریخ  
 بعمل آمده بدیده عنایت خواهند نگرست.

پایان

(۱) یعنی نعت امر در وقت مشارالیها باشند.



**اعتقاد:** همچنانکه در دیباچه بیان گردید مجموعه حاضر ممکن است حاوی تمامی حوادث و وقایع انقلاب جنگل نباشد و همی سابه روشنهای این نهضت را آنطور که شاید و باید عیان سازد چه بسا رویدادهائی که بعید نیست از حیطه اطلاعمان بدور مانده باشند و چه بسا افرادی که در جریانات این نهضت، نقش های مهمی ایفا نموده و ما بنام و نشان شان آگاهی نیافته باشیم این نفس ، از آنجا ناشی میشود که آرشیو جنگل حاوی اسناد و نامه ها که درون چند جامه دان جای داشت و در تصرف و دست قواء مهاجم افتاد در دسترس ما نبود و الا بدیهی است که نقایس یاد شده تا حدودی جبران پذیر بود.

مطلب دیگر اینست که ما نهضت جنگل را تا جائی که اطلاع داشته ایم آنطور که



ساسان کی آرش (سالی لاهیجانی)

که در عنوان جوانی خود کشتی کرد

بوده است نشان داده ایم نه آنطور که میبایست باشد و بالاخره يك نكته آخری که بایستی بر حسب ضرورت بآن اشاره نمود این که ذکر نام بعضی از رجال و شخصیتها و اظهار عقیده های انتقادی درباره هر يك ، صرفاً بمنظور حفظ اصالت وقایع تاریخی است و عناد و خصومت های شخصی در آن راه ندارد و از جنبه ارتباطی که با نهضت داشته اند جای خود را در این مجموعه اشغال نموده اند.

www.tabarestan.info  
تبرستان



# فصل شانزدهم

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

انتقادات و احتیاجات

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

مجله ارمغان شماره‌های ۵ و ۶ سال  
۱۳۴۴ زیر عنوان اتحاد اسلام و  
پیدایش جنگل بامساء آقای یحیی  
دیوسالار

نویسنده ارجمند خطاب بمدیبر دانشمند مجله ارمغان چنین مرقوم

داشته‌اند:<sup>۱</sup>

( پس از تقدیم عرض احترام اخیراً کتابی بنام سردار جنگل بقلم  
فاضل گرامی آقای ابراهیم فخرائی انتشار یافته که مطالب آن چون از  
روی حقیقت یسوی ودقت نظر تنظیم یافته درخور تحسین و سپاسگذاری  
میباشد مع الوصف چون از ذکر بعضی نکات ودقایق تاریخی که ذکر  
آن شاید مورد لزوم خوانندگان بوده خودداری شده یا مؤلف محترم  
بدانها دسترسی نداشته این جانب پر ذمه خود دانست تا آنجا که  
حافظه‌ام یاری نماید بوسیله مجله شریفه ارمغان در دسترس اهل  
تحقیق قرار دهم . )  
آنگاه نکات ودقایق تاریخی را بشرح زیر آغاز نمودند :

( قرار داد ۱۹۰۷ علاوه بر تقسیم ایران بدو منطقه در حقیقت حل  
مسائل مختلف راجع بمنافع قاره آسیا در برداشت. مأمورین روس

و انگلیس در کلبه شئون اجتماعی ایران دست اندازی نموده و نفرت عمومی نسبت به روس، و انگلیس به داعی رسیده بود.

احرار و آزادپخواهان از دموکرات و اعتدال - تندروها و کندروها گرد هم جمع شده جمعیتی بنام اتحاد اسلام تشکیل دادند و ایجاد قدرتی در مردم نمودند. این جمعیت که با علماء نجف و سایر مراکز دینی ارتباط بهم زده بود و مرحوم مستوفی الممالک آنرا رهبری

مینمود با دو دولت آلمان و عثمانی که با روس و انگلیس در جنگ بودند متحد گردیده و از آنها اسلحه دریافت مینمودند در همین ایام پس از جلسه شوری قرار بر این شد که عده از مردان قداکار و باسابقه داوطلب رفتن بشمال کردند تا با اقدامات مقتضی جلوی پیشروی قشون تزاری روس را بگیرند و در نتیجه ۴۶ تن از مجاهدین مبروف خود را معرفی نمودند و نواحی شمال ( آستارا تا بندرگز) بدینچ قسمت و تحت نظر پنج تن از افراد ذیر قرار گرفت:

- ۱- اسماعیل خان مجاهد قسمت آستارا و اردبیل .
- ۲- میرزا کوچک خان گیلان و طالش .
- ۳- دکتر حشمت طالقانی و جوادخان تنکابنی لاهیجان و رانکوه و دیلمان .

۴- میرزا علی خان دیوسالار معروف به سالارفاتح محل تلان ( تنکابن کلارستان و کجور ) .

۵- اسماعیل خان امیر موید سوادکوه (ساری) با وفروش و باطل طرفداران دولت تزاری روس نیز بیکارتنشسته بر علیه دشمنان محرم بود دست بکار شدند چنانکه اسماعیل خان مجاهد بمحض ورود با اردبیل حکومت دست نشانده روسها او را دستگیر و اعدام نمود .

دکتر حشمت با وسایل و سوابقی که داشت بلاهیجان رسید و جوادخان چون بشهر سنابل رسید مریض گردید و به تهران عودت محرم شده، بقیه مطالب مربوط است به گفتاش میرزا کوچک خان با میرزا

علی خان دیوسالار و مشورت نمودن اولی با دومی درباره مشکلات این حرکت و راهنمایی های دومی باولی و نحوه حرکت آنها بسا درشکهای که متعلق یکی از دوستان دیوسالار بود و رسیدن بمیعادگاه و بالاخره عزیمت این دو نفر همراه نوکرهایشان (ابراهیم و درویش) با اسبهای سواری متعلق بدیوسالار بطرف «مشاء» و تعقیب شدن بوسیله ۲ افسر و ۳۰ تن قزاق و اطراق یکساعته مسافرین در محل عمارت ۴ فرسنگی آمل و سپس حرکت بجانب «هسناه» و مراجعت قزاق های تعقیب کننده و ملاقات این دو مسافر با شیخ السلطان دیوسالار در «تبرکده» و پذیرائی کردن نویسنده مقاله در محل عزیمت از میرزا کوچک بعدت ۲۵ روز و عاقبت مشایخت مهمانداران میرزا تاشهوار و بدرقه شدن میرزا بوسیله دبیر اکرم کلویان پور تا لاهیجان و بقیه قضایا : «

باید یادآور شویم که روش متخذه در تدوین تاریخ جنگل مینی بر رعایت اختصار بود یعنی نمیخواستیم ذهن خواننده را بمسائل کم اهمیت و یا بی اهمیت مشغول کنیم. برای معرفت باحوال نهضتی که هنوز بوجود نیامده و اعمال و افعال افراد مانند همه قضایای خصوصی دیگر در گذر است، توضیح اینکه پرسوناژهای مورد بحث کجا سبحانه خورده وزیر سایه چه درختی آرمیده اند - اسبهای سواریشان کهر بود یا کزند و بچه کسانی تعلق داشته از دیده تاریخ ضروری فرس نگرید .

ثانیاً بنا بضرر المثل معروف «هر جا آب باشد تیمم باطل است» در تشخیص صحت و سقم هر مطلب باید تنها بجهات و دلائلی که بر تائید همان مطلب گواهند استناد جست و توسل بخاطرات را برای زمانی گذاشت که دلائل کافی در اختیار نباشند و قرائن و امارات موجوده بر عدم صحت خاطرات دلالت نکنند. تشکیلات اتحاد اسلام یکی از آن مسائلی است که با وحشت و رعب ناشی از تسلط همسایه شمالی نمیتوانست بطور علنی و آشکار، در کشور ما استوار و متشکل باشد یعنی در حقیقت خارج از شرایط و امکانات روز بود آنها تشکیلاتی که افراد کندرو و تندرو را بزعم آقای دیوسالار بتواند در بر بگیرد - فعالیت افراد

منتسب با اتحاد اسلام (که از اسامبول سرچشمه میگرفت) يك وسیله تبلیغاتی بیش نبود که علیه تجاوزات روس و انگلیس آغاز گردیده بود. آنهم نه بطور دستجمعی و تشکیل کمیته یا کمیسیون و یا شورائی که مرجع مصوباتی باشد بلکه فردی با عقیده‌های متفاوت و شمارهای اختصاصی.

دیگر آنکه معمول نیست و در عرف سیاست بین‌المللی ممنوع است که افراد یا جمعیت‌های يك کشوری اعم از انقلابی و یا غیر آن بادل خارجی عقد اتحاد به‌بندند و از آنها اسلحه دریافت کنند. ارتباط و اتحاد دول مستقل یا غیر مستقل با یکدیگر در مسائلی که مبتلا به آنهاست یا در آنها نفع مشترك دارند از مسائل عادی و معمولی است لیکن اتحاد افراد و جمعیت‌ها یا دول خارجی، مخالف یا رسم معمولی و امری پاورنکردنی و غیر قابل توجیه است.

احزاب سیاسی قانونی هم که بخواهند با هم اتحاد یا ائتلاف کنند اقدام با انتخاب کمیته مختلط مینمایند و بدون وجود کمیته مختلط که مرکب از نمایندگان احزاب متحده یا موئلنه است اتخاذ تصمیم مشترك و حل و عقد قضایای مملکتی امکان پذیر نیست زیرا با تضاد و مناظر بودن مرامها و تباین جبههها، هدف‌های مردسته‌ای مشخص است و وظیفه شوراها و کمیته‌ها تعیین خط‌مشی واحد است که قدر جامع نیات و تاکتیک احزاب مختلف میباشد.

و با این وصف وجود شورائی متشکل در مرکزینام اتحاد اسلام که بمنظور اعزام افراد معین بولایات و برای انجام مأموریت‌های خاص، اتخاذ تصمیم نموده باشد در شرائط آن روزی کشور قابل تصدیق نیست بملاده چرا فقط افرادی برای شمال (آنهم نه‌همه‌ی شمال) داوطلب شده و مأموریت یافته بودند؟ کسانی که به‌بند جزر رفته چگونه میتوانند انداز پیشروی روسها در خط اتزلی-همدان جلوگیری نمایند در صورتیکه میدانیم نقاط دیگر کشور نیز از جمله تبریز و خراسان و همدان و نقاط دیگر غرب نیز از تسلط بیگانگان ایمن نبوده‌اند. از اینها گذشته افراد با سابقه که تعدادشان در یادداشت‌های آقای دیوسالار ۴۶ نفر ذکر شده با استثناء ۶ نفر که اسامیشان ذکر شد بقیه معلوم نیست کجا بوده و آیا اضافه بر اینها وجود داشته‌اند؟ چرا از طرف شورا که آنهم معلوم نیست از چه اشخاص و چند نفر ترکیب یافته برای مأموریت‌های خراسان و مغرب کشور داوطلب



نشندند و آن چند نفر هم که مأمور بودند نتیجه اقدامشان را بکدام مرجع

میرستاده‌اند ؟

مهم‌تر از همه آنکه رهبری مرحوم حسن مستوفی ( مستوفی الممالک ) از يك جمعیت متفاوت المعیبه و مختلف المسلك ، با سمت رسمی او که ریاست دولت بوده منافات داشته است با اینکه تمایلات ملی او قابل انکار نیست و بدفعات عدیده امتحان لیاقت و وطن‌پرستیش را داد مع هذا از لحاظ دیپلوماسی نمیتوانست رهبری جمعیت اتحاد اسلام را که با دول آلمان و اطریش متحد و بضرر روس و انگلیس اقدام مینمودند بعهده بگیرد و اگر چنین میکرد قطعاً در معرض مخاطره عظیم واقع میشد و امکان داشت استقلال کشور نیز یکباره بیاد رود تنها نقش مفیدی که مستوفی میتواند بازی کند همان بود که کرد یعنی مجلس شورای ملی را با طرح تقه‌ای خاص دچار فقرت نمود و این بدان جهت که روس و انگلیس نتوانند قرارداد سری ۱۹۱۵ را که از هر جهت بضرر ایران بود یا تحمیل فشار بدولت و مجلس، از تصویب بگذرانند و سورت رسمیت بدهند در مسئله سلاح اعطائی خارجی‌ها بایران بطوری که میدانیم یکبار سلاحی از ناحیه آلمانها بملیون ایران رسید که در مهاجرت بودند و با تشکیل دولتی بنام ایران آزاد به نخست‌وزیری نظام السلطنه مافی علیه روس و انگلیس بکار میگردند نوبت دیگر سلاحی که عثمانی‌ها بجنگل دادند آنها هم نه بعنوان اتحاد یا جنگلی‌ها بلکه از لحاظ هم‌کیشی و اینکه اسلحه مستعمل علیه روسها در ایران مآلاً بنفع عثمانی‌ها تمام میشد و در هر دو نوبت علما و مراجع تقلید شیعه، نقشی در این زمینها نداشته‌اند و مادام که مهاجرت ملیون شروع نشده بود نه جمعیتی بنام اتحاد اسلام میتواند رسماً و علناً تشکیل یابد و نه اسلحه گرم و سرد بآنها برسد و بدین قرار توهم تجهیز شدن اتحاد اسلام با سلاح آلمان و عثمانی دارتباطشان با مراجع تقلید نیز منتفی است.

نتیجه‌ای که از این گفتگوها بدست می‌آید همان است که ما بطور خلاصه در فصل دوم همین کتاب آورده‌ایم و آن عبارت است از عزیمت میرزا کوچک و میرزا علی‌خان دیبوسالار رسماً و علناً از طهران بجناب شمال و رفتن میرزا تنها بپلاهیجان و ملحق شدن دکتر حشمت باو و تهیه موجبات نهضت بکملک یکدیگر

که در این گفته‌ها هیچگونه اختلافی در بین نیست تنها اختلاف بر سر این است که چنانچه مقصود نویسنده ارجمند این باشد که مرحوم میرزا علی‌خان دیوسالار مقامی همدوش میرزا داشته یا بر او ارجح و افضل بوده است البته مورد مخالفت ما نیست و بخل هم نخواهیم ورزید لیکن تصدیق این معنی موکول است باینکه آقای یحیی دیوسالار دامن همت یکمزد دند و کنایه مستقل حاوی اقدامات دیوسالار و عملیات انقلابی او در مناطق نور و کجور تدوین و بدین وسیله عامه را مستفیض بفرمایند .

\*\*\*

### مجله روشنفکر بتاريخ ۱۱ آذرماه ۱۳۴۴

پیش از نقل مقاله‌ای از شماره ۶۳۴ مجله مزبور توضیح مختصر زیر ضرورت دارد که متعاقب نشر کتاب سردار جنگل در مردادماه ۱۳۴۴ شمه‌ای از سوانح مربوط با انقلاب جنگل ( از ۲۹ مهر بپسند همانسال ) در صفحات مجله روشنفکر انعکاس یافت. نویسنده مقالات مزبور آقای پرویز نقیعی ضمن اظهار تشکر از آقای کاظم شاه‌رخی بعنوان مرد آزاده‌ای که سال‌ها دراز همراه میرزا کوچک‌خان جنگلی جنگیده است و ساعتها وقتش را در بیان دقائق انقلاب جنگل بنویسنده آن مقالات داده نامی هم از کتاب سردار جنگل برده و نوشته‌اند و در سرآغاز این شرح احوال ، از کتاب جامع و حالب توجه میرزا کوچک‌خان که بتازگی چاپ شده است استفاده می‌کنم .

البته حق این بود که استفاده از کتاب مزبور محدود و محصور بر سرآغاز آن شرح احوال نباشد زیرا شماره‌های مسلسل مجله ( از ۶۲۸ بپسند ) گواه صادقانه بر اینکه بسیاری از مطالب سرگذشت، مآخوذ و مستخرج از متن کتاب است و بنظر ما هیچ مانعی نداشت هر جا که بنمذجات کتاب عیناً یا مفهوماً اشاره و استناد میشد مأخذ و منبع اطلاع هم ذکر می‌گردد در حقیقت و طبیعه یکمزد دامن نسبت به مال مورد امانت کما هو حق و رعایت میشد .

متأسفانه در محیط و عصر ما که هیچ چیز بجای خوش استواریست توفع محفوظ ماندن حقوق افراد ، بر مبنای اصول اخلاقی تیر ناچهار و نوعی ساده

لوحی تلقی میشود و مؤید بر گفتار ، آنکه علاوه بر مذکور شدن منبع اطلاع بطور صراحت ، کلیشهای بی ریخت و هبولا های مسخره نیز از عکس های متن کتاب تهیه و چاپ گردید قسمی که هویت صاحبان پیکره را یکباره مسح میشوند و باقتضای حال و مقام ، هر جا ضرورت لازم دیده میشود مندرجات کتاب را بطور کتابه و تعریض مورد تردید قرار دادند و دامنه این تردید بقدری بالا گرفت که یکی از منتسبین بمجله روشنفکر صریحاً نوشت که « پاره ای از سخنان نویسنده کتاب سردار جنگل قلب حقیقت است »

و بدین ترتیب بعوض رعایت حقوق نمک ، نضکدان وارونه گردید و سر انجام چیزی هم از ما طلبکار شدند .

در جواب نویسنده من بویژه در مطلبی که زمان انقلاب را درک نموده بود بنویسنده آن مقاله پاسخ داد و مدارا از تقدیم خواب بی نیاز ساخت و با تعامی این احوال ، مساعی بنویسنده مقالات روشنفکر که بحق ، میرزا کوچک را بنام یک قهرمان ملی ستوده اند مورد احترام و تکریم است و ادائیکه با تشریح فداکار بهای آن مرحوم بنقویت روح شهامت و شاعره آزادگی کمک نموده اند با همان شان مشکور و مورد تقدیر است .

در زیر همین نامه آقای شاعر حق و سپس جوابش را می گم و کاست در اینجا می آوریم .

### جناب آقای تقی بی سردبیر محترم مجله روشنفکر

مدت شش هفته است که در آن مجله شریفه درباره انقلاب گیلان مطالبی تحت عنوان « میرزا کوچک جنگلی سرد انقلاب و ... » بقلم آن جناب نوشته می آید .

بنامه بسهم خودم از شما تشکر میکنم که بعد از چندین سال سکوت ، بار یادی از آزاد مردان وطن پرست و ملت دوست چهل سال پیش می کنید . یادآوری از انقلابیون گیلان که از اشخاص مؤمن و وطن خواه بودند و یگانه اسلحمان در مقابل ظلم و جور بیگانگان ایمان آنها بحد و وطن و ملت ایران بود ، باعث افتخار ایران و ایرانیان است . همین عده معدود بودند که بادیست خالی توانستند همه جا پیشروی کرده ، و پایه دولت مقتدر زمان خود روس تراری ، بر بنیای

کبیر و دولت مستبد قاجار علم جنگ برافرازند.

چون از ابتدای ماجرای جنگ، بنده هم یکی از مجاهدین جنگل بودم و زمانیکه در دوره حکومت و آصف الدوله «فاخر السلطنه» بریاست شهر بامی رشت منصوب گردید، و دولت روس این مرد عادی و بی خبر از فنون نظامی را وادار کرد که به جنگل بیاید و با مجاهدین بجنگ بپردازد، یکی از مجاهدین جنگل بودم.

بنده در این جنگها، پایه پای میرزا کوچک خان، احسان الله خان و همچنین مرحوم سلطان داود خان که سمت مافوق مرا داشت در هر محرا و واقعاتی شرکت داشتم. از این لحاظ میتوانم درباره بعضی از وقایع جنگل اظهار نظر بکنم. متأسفانه پاره‌یی از سخنان آقای فخرائی نویسنده کتاب میرزا کوچک خان قلب واقعبت است و حقایق آطلوری نیست که ایشان نوشته اند.

بنده حتی حاضریم با آقای فخرائی روبرو شده و درباره حوادث و وقایع جنگل به تفصیل با ایشان گفتگو کنم تا حقیقت آرزو غ باز شناخته شود در ضمن قابل تذکر است که در جنگل زنی که هم‌رزم میرزا کوچک خان جنگلی باشد وجود نداشت، تا کوچک ساعت خود را با او هدیه کند. بعد از مرگ کوچک خان، ساعت وانگشتری او که مهر کوچک روی آن بود، بدست حاج سید اسدالله مسالک قریه گیلوان افتاد و هم‌اذاز مهر روی انگشتر دست که باید ساعت و انگشتر متعلق به میرزا کوچک خان جنگلی باشد.

متنلود از نگارش این سلوور، فقط روشن کردن حقایق درباره مردی است که یکی از چهره‌های درخشان انقلاب ایران است.

با تقدیم احترامات

کاظم امیرزاده (شاهرخی)

## جواب انتقاد

نقل از مجله روشنفکر شماره ۶۳۶ مورخ ۲۵ آذر ۴۴ بقم

شمس کاظمینی وکیل دادگستری

## سر دبیر محترم مجله گرامی روشنفکر

سلسله مقالات جناب عالی در باره سرود انقلاب گیلان میرزا کوچکخان جنگلی بحدی جذاب و دلنشین است که حیف است آنرا با جملات مفرقه بعضی اشخاص قطع بفرمائید. بطوریکه در مقدمه گفتارتان تذکر داده‌اید قسدانان از ورود در این صحت شناسا شدن بک چهره ملی است که سالیان دراز ناشناخته مانده و هر کس با قشانه عواطف و احساسات و یا اسپاناً منافع خود چیزی گفته است. اکنون که جناب عالی تصمیم گرفته‌اید با جمع آوری مدارک و اطلاعات سرگذشت افسانه‌ای این مرد انقلاب را تا پایان کار، برشته تحریر در آورید سعیتان مشکور و اجرتان در پیشگاه ملت ایران مأجور باد بشرط آنکه، تنها بگفتار بعضی افراد که بیاناتشان بشایه‌هایی آلوده است تکیه نفرموده و آنها را حجت قاطع ندانید و بر رسی و تحقیقات عالمانه خودتان را از روی وجدان و عدالت همچنان دنبال بفرمائید.

در کتاب «سرمدار جنگل» که بتازگی بهمت آقای ابراهیم فخرائی چاپ گردید اطلاعات و مدارک فراوانی وجود دارد که همگی آنها اسبیل و معتبر و قابل اعتماد و استنادند و بحکم اهل البیت نادری بمافی‌الیهت ماها که گیلانی و زمان انقلاب را درک کرده و از نزدیک بتماشای واقعات و رویدادهای جنگل آشنائی داریم قدر و قضیلت يك جنبی نالیف و نناظر و اشباهش را بخوبی در مییابیم - بحرات میتوان گفت که کتاب مزبور از جمله کتب نادری است که مستدلاً نالیف شده و دارای ارزش تاریخی است و از هر حیث مورد تقدیر میباشد اما همانطور که در دستگاههای اداری ما افرادی بنام «وزیر گیج کن» وجود دارند بعد نیست که از شاگردان این مکتب، افرادی در بین سایر طبقات نیز یافت شوند که دهن صاف و خالی از آرایش نویسندگان را مشوب ساخته برامهای کج و موج بکشاندند. يك نمونه سدیق این عرایش مطلبی است که در شماره ۶۳۴ مجله روشنفکر چاپ شده و آقائی نوشته است «پارهای از مندرجات کتاب سرمدار جنگل قلب حقیقت است، و جناب عالی هم باورتان شده و آنرا با يك تجاهل عارفانه ای چاپ فرموده‌اید در حالیکه میدانید چاپ نامه مزبور از طرف شما تصدیقی

است بر صحت گفتار مدعی و این چیزی است که از نویسنده محقی مانند جناب به‌الی انتظار نمی‌رفت چه، «قلب حقیقت» با اصطلاح آقای شاهرخی بدین معنی است که چرا در کتاب مزبور یادی از او نشده و در زمره پهلوانان این داستان بشمار در نیامده است و جناب به‌الی هم برای اینکه او را در نجانید با وی موافقت فرموده‌اید. بک نمونه دیگر از القاء شبهات، بیانات جناب به‌الی است. در شماره ۶۳۳ که مرقوم داشته‌اید: «بین دوستان و یاران مرحوم جنگلی اختلاف است که آیا وی زنی را به‌همری گرفته است یا نه، اضافه نموده‌اید که «هیچ‌کس از یاران میرزا که من با آنها صحبت کرده‌ام تأیید نکرده‌اند که این مرد انقلابی هم‌سری داشته است» عرض بنده این است که داشتن یا نداشتن همسر چندان‌هم نیست لیکن فکر می‌کنم که مسائل تاریخی را شایسته نیست با باری با الفاظ دیگر گونه ساخت میرزای جنگلی بطور حتم همسر داشته لیکن فرزند نداشته است و شما مینوایتید با قوال باقیماندگان نهضت جنگل که خوشبختانه کم نیستند اعتماد و استشهاد بفرمائید آنها اینکه از یاران میرزا بوده قطعاً از این مسئله وقوف دارند کسانی که این امر را تأیید نکرده‌اند یا در زمره جنگلیها نبوده و با او در جهالت بوده‌اند و دور از احتیاط است که نویسنده محقق، اطلاعات خود را بر مبنای اظهارات جهالت قرار دهد.

در پاسخ آقای شاهرخی که مدعی شده‌اند در جنگل زنی که هم‌زرم میرزا کوچک‌خان جنگلی باشد وجود نداشت تا کوچک ساعت طلایش را به او عهده کند مروض می‌شود که ایشان کتاب سردار جنگل را از روی دقت نخوانده‌اند زیرا در کتاب مزبور نامی از هم‌زرم میرزا برده نشده است. آن‌کس که میرزا هنگام تودیع، ساعتش را پاد بخشیده هم‌سرش بوده است نه هم‌زرم از اظهار دیگر معظمه مبنی بر اینکه ساعت میرزا بعد از فوتش بدست سید اسداله مالک قریه گیلوان افتاد و او از روی انگشتری فهمید که باید متعلق بکوچک‌خان باشد، باید احتمال داد که گوینده این خبر خواسته است آقای شاهرخی را دست‌بیان‌دازد زیرا بعد از فوت میرزا در میان برادران و رسیدن تفنگچی‌های سالار شجاع که حبیب‌بغل آن‌مردم را خالی کردند چیزی کمند هم‌سری سجع کوچک و بگریال پول نقره، اشیاء قابل استفاده‌ای شبستان نگردید و لذا سرش را بریده با خود برسم اردغان بردند و با این مراتب فرصت و مجال برای مالک قریه گیلوان باقی نگذاشتند که ایشان بعد از خواب قبلوله بیایند و انگشتر و ساعت طلای کذابی را

صاحب کنند.

گفتار شاهرخی از اینکه در تمامی رزمها و از آن جمله جنگ کساده خالت داشته اند جالب توجه است. این ادعا به بیانی شباهت دارد که کسی بگوید در طرح نقشه های جنگی و نزال بوناپارت دخالت داشته است مگر هر ادعائی را بی دلیل میتوان باور کرد؛ فرضاً که بودند چه سودی از این حماسه سرائیها عایدشان میشود؛ مگر از جنگل میرائی باقیمانده و دارند آن میراث را قسماً میکنند تا عده ای یادگار وراثت بر خیزند؟

آنکس که از جانب روسها به جنگل رفت و کشته شد نامش **مفاخر الملک** بود نه مفاخر السلطنه و ایشان اگر در جنگ کسما شرکت داشتند لا اقل می بایست نام مقتول را بدرستی دانسته باشند.

از جنگلی های آن زمان که ایشان میفرمایند عکسهای زیادی بیادگار مانده که قسمتی از آنها در کتاب سردار جنگل منعکس است. با کمال تأسف باید بگویم که عکسی از مدعی محترم در هیچ جا دیده نمیشود. نقش سلطان داودخان نیز بعد از مراجعت میرزا از منطقه لاهیجان بسال ۱۳۳۷ عجزی قمری پایان یافت و از آن تاریخ در عداد جنگلیها نبود تا افسر زین دینش از موضوع هدیه ساعت که بسال ۱۳۴۰ قمری اتفاق افتاد مطلع گردد و با این امراتب بنامبرده حق داده نمیشود بنویسنده کتابی که سالها زحمت کشیده و مدارک گویا بدست آورده است و خود در جرگه انقلابیون وارد بوده و تا آخرین ساعات جنگل حضور داشته است بنانند و میبندرجات کتابی که در صحتش تردید نیست و از روی دقت و اطلاع و با اتکاه بمدارک تنظیم یافته است ایراد بگیرند. من این کار را از صلاحیتشان بدور میدانم انتظار خوانندگان مجله روشنفکر این است که سرگذشت اسرار آمیز این مرد انقلاب آطور که شاید و باید تکمیل و در معرض مطالعه خوانندگان قرار بگیرد و با تحقیق و تنبیهات عمیقانه دنبال شود چه، قلم توانای شما بخوبی از عهد انعام این امر بر میآید. ضمن اینکه سرگرمی سالم و غیرت آموزی برای مشتریان تان تهیه می فرمائید گوشه ای از تاریخ کشور رنج دیدمان را نیز روشن بسازید.

با تقدیم احترامات - وکیل دادگستری شمس کاظمینی

\*\*\*

مقاله همکار گرامی ما که نمونه ای است از چگونگی تلقی کتاب در محافل

ارباب بصیرت، ما را از هر گونه توضیحات دیگری بی نیاز مینماید.

مؤلف

روزنامه بازار منطبقه رشت شماره ۷۸۵ بقلم آقای کامرانی فیلسوفی نویسنده مرموز من اینکهدیده جنگل را یکی از مجهولات ذهنش معرفی نموده و میگوید «هنوز این مجهول باقی است» و هرچه حسنه کمتر یافته است مینویسد «کتاب فخرائی اگر عطف شناسائی رهبر جنگل و جنگلیان را در من اقناع نکرد و مجهولات بسیار و بسیار فرار هم را گذاشت لااقل مسئله داعیان کادب همکاری و هه فکری بامیرزا را برای همیشه حل کرد».

حل شدن مسئله و داعیان و کادب که گویا بجای و مدعیان، بکار برده شده موجب کمال خرسندی است ولی از اینکه مندرجات يك کتاب ۳۸۸ صفحه‌ای نتوانسته است پدیده جنگل را از تعداد مجهولات ذهنشان خارج کند و بمعلومات عینی تبدیل نماید باعث شرمندگی است این تقیصه یقیناً متوجهما و مربوط به نارسائی کلام و نامفهوم بودن گفتار است و الا کسی نمیتواند در ذوق سلیم نویسنده انتقاد مشکوک شود چنانچه حدس میردیم از بررسی کتاب سردار جنگل یکدنیا مجهول در جلوی ذهن خواننده محترم گسترده میشود هرگز در مقام مزاحمت و سد معبر بر نمی‌آیدیم بنظر ما توضیحات مبسوط و مفصل صفحات ۴۸ الی ۵۰ کتاب درباره رهبر جنگل و جنگلیان گویا و رسا است و اوضاع و احوال ادوار مختلف نهضت ضمن این صفحات بروشنی تمام رسم شده است اگر بنظر ایشان چنین نیست ما عرضی نداریم چون ایشان در این مورد تنها هستند و جز شخص ایشان، همه نویسندگان تقریظ و انتقاد، حتی آنهاییکه از بعضی مطالب کتاب مکدر شده‌اند بروشنی و صراحت متن کتاب معترفند مانیز ایشان را تنها می‌گذاریم و از ورود به این مبحث می‌گذریم.

مرقوم داشته‌اند «در این کتاب میرزا بتاریکی وارد می‌شود - بتاریکی امنیت و آرامش منطقه ای را چند صباحی بهم میزند - بتاریکی پشت سر هم راه و روش و رویه عوض میکند - بتاریکی سرکوب میشود و رو بضعف می‌گذارد - بتاریکی رونق میگیرد و جمهوری میسازد و بالاخره بهمان تاریکی که آمده بود میرود»

امینتی که بان اشاره شده است از همان قماش امنیت و آرامشی است که فونسل روس از آن سخن رانده و ما در صفحه ۲۶ کتاب از آن یاد کرده ایم یعنی توسه دامنه تجاوز و خودسری و بزنجیر کشیدن آزادبخواهان - یعنی تحقیر



مردم و بریدن زبان حق گویان و تبئید و اعدام عیبهن پرستان این يك حرف تازه‌ای نیست همیشه و در همه جا طرفداران دیکتاتوری و عناصر بیگانه پرست بنام حفظ نظم و برقراری امنیت، وطن پرستان را برنجیر می‌کشند. سنجبت و شباهنی که بین نوشته ایشان و يك عنصر خارجی وجود دارد انشاء الله نماد فی و مولود حدانت من و قلت تحریر سیاسی است بهمین جهت لازم میدانم احمالا برای اطلاع و رفع اشتباه نویسنده محترم اضافه کنم که استقرار امنیت با استقرار رعب و وحشت فرقی دارد. اولی در سایه قانون و اجراء اصول انسانی تحقق می‌یابد دومی فقط با تکان سر نیزه و اگر فشار داخلی نتواند مقاومت آزادگان وطن را درهم بشکند آن وقت پای وطن فروشی و استفاده از قدرت خارجی بعیان می‌آید.

نویسنده مقاله بعد از آنکه درباره روابط میرزا با روسها مطالبی ذکر می‌کند بالحن طعنه آمیز مینویسد در ذهن این توهم بوجود می‌آید که **تکنند مأموریتی در کار بوده است.**

در عبارت عز بور، رهبر جنگل را نویسنده مقاله به توطئه و زود بند پای احاطه متهم نموده است در صورتیکه شهادت همی مقالائی که در ردی تأیید مطالب جناب اول این کتاب از ناحیه دوستان و دشمنان نهضت جنگل منتشر شده و شهادت همی مطالبی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون وحشی از آغاز انقلاب گیلان تا به امروز نوشته شده احدی در پاکدلی و پاکدامنی و تقوای سیاسی و شرافت ذاتی شخص میرزا کوچک خان تردید نکرده و مخصوصاً گیلانیان بخوبی یاد دارند که سردار پاکباز جنگل بارها گیلان و گیلانی را از شر بداندیشان داخلی و خطر فحطی ممنوعی و تعرض دشمنان خارجی حفظ کرده است. هنوز هر گیلانی آزاده و غیر نمند که نام سردار جنگل را می‌شنود بر قعر و رو و افتخار در جثمانش می‌درخشد و بروان بزرگسردی که با همی توانائی جسمی و روحی بجنگ دشمنان داخلی و خارجی عیبهن برخاسته بود درود می‌فرستد. همه میدانند که اگر سردار جنگل اهل رد و بند سیاسی بود به احتمال قوی مسیر تاریخ معاصر غیر از این بود. گیلانی، ناسپاس و نمکه شناس نیست و نویسنده این مقاله هم گیلانی است نهایت آنکه بقرار مسموع، بسیار جوان است و با گرز سام بیدان آمده است بنظر میرسد که دشمنان آزادی و استقلال ایران از بی‌تجربگی ایشان استفاده کرده و این عبارت توهمین آمیز را بدست ایشان نویسانده باشند.

در مقاله میخوانیم که «کتاب سردار جنگل متکی و مستند بدلائل و

**قرائن و امارات نیست**، و بر تائید این موضوع، نامه کیتاجین کوف رئیس انزلیاد طهران را مثال زده مینویسد: « نکند روح ژنرال بیچاره از جریان نامه بی‌خبر باشد، یعنی میخواند و بفهماند اگر ژنرال روسی حدیث اکسیرم الصنف ولو کان کافراً، را بجای آیه در نامه‌اش نوشته به اویحی نیست زیرا مسلمان نیست تا این حدیث و آیه فرق بگذارد ولیکن انتساب نامه بزینرال مر یور محل تردید است.

نامه مزبور بخلاف تصور ایشان مبهم نیست گذشته از اینکه افراد بسیاری آن را دیده‌اند در اغلب مطبوعات کشور نیز انعکاس یافته و مورد انکار هیچ کس حتی نویسنده‌اش نیست و بطوری که در کتاب زندگی احمد شاه قاجار نگارش آقای مکی صفحه ۹۳ مذکور است.

اصل نامه در اختیار یکی از نمایندگان مجلس چهاردهم (میر صالح مظفر زاده وکیل دشت) میباشد که در تاریخ تحریر این مطبوعه بدوود حیات گفته و قاعدتاً بامتی درین ادوای خانوادگی آن مرحوم بجای مانده باشد و با این حال چنانچه نویسنده اشهاد، اسرار در زند که قزاق روسی اشتهاء نمی‌کند و آنقدر بی‌فهم نیست که حدیث را بجای آیه بنویسد و بعاین دلیل اصل نامه دروغ و یا لاقول مورد تردید است امری است که خاطر کاتب لیکتر از باب یاد در ادعای زنده می‌کند.

مقاله به این حملات دنبال میشود که «چقدر باید بک مردم انقلابی ساده لوح باشد که بعهد نامه هشت ماده‌ای مستمر مایر و کلنل ماتیسوس صحنه بگذارد و بموجب آن بقواء انگلیس اجازه ورود به منطقه گیلان بدهد و حتی تعهد تهیه خواربار برای قواء مذکور بنماید فقط به این دلخوشی که در موارد دیگر قرار داد انگلیسها اخلاقاً متعهد میشوند در امور داخلی ایران مداخله نکنند».

حرفی است اساسی لابد نویسنده محترم اگر در آن زمان مشاور قضائی جنگل بود آنرا نمی‌پذیرفت و رد میکرد لیکن اولاً لازم است این نکته را به اطلاع نویسنده محترم برسانم که غدر و تزویر یکی از طرفین قرارداد، بهیچوجه در اصابت رأی و اسالت عقیدت و خلوص نیت طرف مقابل خدشه وارد نمیکند.

ثانیاً بطوری که دیدیم ورود انگلیسها بمنطقه گیلان نتیجه‌ی انعقاد قرار داد مزبور نبود بلکه در پرتو آتش نوبخانه بیچاره راه گیلان - قفقاز گشوده شد و با این وصف عدم رعایت مواد آتش بس از طرف انگلیسها چیزی

از خاصیت انقلابی رهبر جنگل نمی‌کاهد. تهیه خواربار از طرف جنگل نیز به منظور جلوگیری از سیاسی‌بودن که انگلیسها در پیش گرفته و مصمم بودند با ایجاد گرسنگی و قحطی مصنوعی گیلان، را به آتش بکشند و جنگلیان را مسبب وجود قحطی معرفی کنند و حال آنکه جنگلیها با کنجانبیدن این ماده در قرار داد، مانع خرید محصول گیلان از طرف انگلیسها شده و سیاستشان را در این باره عقیم گذاردند.



مقتول ما پاسخ کوئی به تمام جملات مقاله نیست محرك ما در ورود باین بحث، بیان و توضیح این نکته است که بگوئیم قضاوت در همه‌ی مسائل کار همه‌کس نیست زیرا تکیه بر عقاید شخصی در هر انتقاد، نمی‌تواند ملاک و مسأله برای جمع قرار بگیرد و تنها مبدل عمده‌ی عقاید است که می‌توان آن را به عنوان معیار و ضابطه پذیرفت.

دیگر آنکه انتقاد، باید از روی کمال صداقت و انصاف و واقع بینی و احاطه بجمیع مسائل و قضاوت صحیح و بی‌غرضانه انجام گیرد آنهم با نگاه بمدرک و دلیل. انتقادی که بر محور نظریات شخصی یا اقتضای محیط و یا تمایلات سیاسی و یا تخطئه افتخارات ملی و تأیید سلطه استعمار و اصول خود گامگام صورت گیرد حتی بخواندش نیز نمی‌آرد. ما در عصری زندگی می‌کنیم که هدف اساسی رهبران ملل، رفع مشکلات حیات اجتماعی و تأمین سعادت ملت‌ها است و این سعادت تأمین نمیشود جز با استقرار آزادی و احترام متقابل ملل مختلف جهان غیرزاکوچک در راه تحقق این هدف گام بر میداشت و شهادت مدارک غیرقابل تردید، همه‌ی پیشنهادهای مسالحه و معامله سیاسی را بدلیل آنکه با معتقدات و شرافت ملی وی ناسازگار بود رد کرد و مرگ عبرت انگیز او در میان برف و کولاک دلیل بارزی است بر اینکه بهیچ قدرت غیرملی تمکین نکرد و با وجودی که توافق سیاستهای خارجی و تفرقه قوای ملی بکلی او را تنها گذارده بود، خود را تسلیم طبعیت و سرنوشت خود کرد نه تسلیم ایادی بیگانه و عناصر بیگانه پرست.

فقط کسانی که خون آزادگی در گهایشان میجوشد و آتش محبت به هم نوح در سینه‌هایشان زبانه می‌کشد و تار و پود قلبشان را نسیم روح بخش آزادی به اهتزاز درمی‌آورد عظمت هدف سردار جنگل را درک می‌کنند. نوحا سنگانی

که درد وطن و دردل و عشق به آزادی و استقلال در سر ندارند بجای آنکه بحیرم افکار و معتقدات راد مردان میهن بتازند بهتراست وارد معقولات نشوند .

\*\*\*

تذکری درباره مقاله میرزا کوچک خان بقلم ع . پوررسول

نفل از روزنامه بازار منظمه رشت شماره ۷۸۸ / ۲۹ - ۸ - ۴۴

در شماره ۷۸۵ مورخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۴۴ روزنامه بازار نوشته‌ای به قلم آقای کامران قلسوفی زیر عنوان میرزا کوچک خان درج شده که از بسیاری جهات در خود توضیح است چه اینکه بیشتر متدرجات آن با واقع بینی و منطقی وفق نداده و خوانندگان نسل کنونی را دچار گمراهی میسازد در کما اینکه خود ایشان از مرگ نسل کنونی هستند و حتی در سلول اولیه و اواسط مقاله خودشان بدان اعتراف کرده‌اند ( ولی چون این جانب در نظر ندارد در مقام پاسخ گوئی بر آمده و به اصلاح، از این تردفاع تمایذ و این مربوط بمصنف و مؤلف کتاب مورد بحث یعنی فاضل ارجمند آقای امیر احم فخرائی میباشد که حیات دارند و چنانچه مقضی و صلاح و لایق بدانند بدان پاسخ گویند و با بخاموشی برگذار کنند لذا فقط در صدد بر آیدم توجه آقای کامران را بدین نکته معطوف دارم که ورود در بحث و تحلیل در قضایائی که از نقطه نظر شغل و مقامی که دارند و همچنین عدم اطلاع از کما کیف آن جنین صلاحیتی را از ایشان سلب میکند و یا این وصف اکنون که مایل هستند بدین قبیل مباحث پردازند بهتر است پیش از مبادرت به نوشتن مقاله از اشخاص مطلع و کسانی که از نزدیک شاهد و ناظر نهت میرزا کوچک خان بوده و حوادث را لمس و حس کرده‌اند و از اوضاع تقریباً پنجاه سال پیش اطلاعات و معلومات کافی داشته و دارند تحقیق و کسب اطلاع می فرمودند و سپس با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی آن سالهای پر تشویش و اضطراب، که سایه شوم آن در اثر مداخله و نفوذ اجانب بر روی کشور و ملت ستم دیده ایران گسترده شده بود، وقت خودشان را صرف نوشتن چنین مقاله‌ای مینمودند شرح و تفسیر نهضتی که در حدود پنجاه سال پیش رخ داده قطع نظر از اینکه آقای کامران در کتب عدم بوده گویا فقط بزور و اتکاء به تحصیلات در دانشکده مربوطه، با بر نامه مخصوص و متداول شرایط روز و معلوماتی که در همان کتب تحصیل کرده‌اند وارد در مباحث و موضوعاتی شده‌اند که از حدود اطلاعات

۱ - نامبرده در تاریخ تحریر مقاله بحشدار مرکز رشت بوده‌اند.

و معلوماتشان خارج است و همانطور که خودشان در صدمه‌فاله اعتراف کرده‌اند از فن نویسندگی و تجزیه و تحلیل درباره امور سیاسی بی‌بهره‌اند و حقایق باید چنین باشد چه ایشان کارمند دولت هستند و دستورها و اوامر مؤکده کارمندان دولت را ملزم بپیرکناری و عدم دخالت در امور سیاسی کرده است آن‌هم در خصوص قضایائی که عموماً و حتی دشمنان استقلال ایران، آن وقایع را يك نهنبت و قیام ملی و میهنی دانسته و همگان بمراتب وطن پرستی و ملت دوستی و آزادیخواهی و استقلال طلبی قنبد شهید کوچک جنگلی اذعان داشته و تصدیق نموده‌اند و هیچ کس منکر این قتل و عقیده نیست .

\*\*\*

مجله تهران مصور شماره ۱۱۶۷

در مجله مریور بنابر تاریخ ۲۴ دی‌ماه ۴۴ مصاحبه خیرنگار مجله با تیمسار سپهبد محمد نخجوان ( امیر موقت ) بشرح زیر نقل شده است :

و من از طرف اعلیحضرت فقید مأمور سرکوبی میرزا کوچکخان شدم و با پنجهزار سرباز به سمت گیلان حرکت کردم .

برای سرکوبی میرزا کوچکخان قبلاً سه بار اردو کشی شده بود ولی هیچ يك آنها توفیق نیافته بودند .

در اردو کشی آخر در نزد یکی رشت یکی از گیلانیها شعری به این مضمون برایم خواند و شفا لیسنه مازندران را نکیر دجز سگ مازندانی، از شنیدن این شعر به فکر فرو رفتم زیرا در همان زمان خالو قربان که از دوستان نزدیک میرزا کوچکخان بود با او اختلاف پیدا کرده و بقوای دولتی پناهنده شده بود .

من ناگهان تصمیم گرفتم که از خالو قربان و نیروی او استفاده کنم و کار میرزا کوچکخان را بسازم .

البته قبل از اقدام، چندین بار برای میرزا کوچکخان پیغام فرستادم که تسلیم شود ولی او سرپیچی کرد .

من ناچار با فرمانده قوای روس در بندر پهلوی وارد مذاکره شدم و از طریق دیپلوماسی او را راضی کردم که خالو قربان و افرادش را به اطاعت از ارتش ایران وادارد .

چند روز بعد از طرف قوای روس دعوت شدم که بادمه موزیک برای

شرکت درحشنی بیندر پهلوی بروم ولی بمأموری که پینام آورده بود گفتیم که چون نمی توانم به تنهایی بیایم باید تعدادی از افراد ارتش هم همراه من باشند. پس ازمندی قبول نمودند و بالاخره یک روز من با عده کثیری از افراد دولتی برای اولین بار وارد بندر پهلوی شدم و بلافاصله به تهران تفرکاف کردم که قوا وارد بندر پهلوی شد و البته دیگر از آنجا خارج نخواهد گردید.

در همان شب خاله قربان نزد من آمد و اظهار اطاعت کرد من مبلنی پول به او دادم و از روز بعد او را بدنیاال میرزا کوچکخان فرستادم. او هم بعد ازمندی توانست میرزا کوچکخان را چنان تعقیب و فراری کند که میرزا کوچکخان دو حین فرارده حیور شد مخفی شود و عاقبت یک شب در نزدیکی ماسوله او سرما خشک شد و خاله قربان سر رسیده و سر او را برید و برای حکومت مرکزی فرستاد. و بدین ترتیب من موفق شدم بدون تحمل تلفات غائله هفتساله گیلان را پایان دهم.

\*\*\*

براسنی که وقتی آذربایجان وارد مرحله کهنوت میشود چه بسا نکات از خاطرهایش محو می گردد. تیمسار با آنکه فرمانده اردوی اعزامی گیلان بودند و قاعدتاً بیابست متوجه همه ای اطراف و جوانب باشند مگر مثل آن است که محیط دیدشان را کوتاه گرفته و باوقایع آن روز را برای خاطر مصلحتهای عمده فراموش کرده اند.

آنوقت که ایشان با فرمانده روسی مذاکره داشتند و می خواستند از طریق دیپلوماسی راضی کنند تا خاله قربان و اتباعش را وادار به تسلیم سازد گویا از یادشان رفته که دیپلوماتهای طهران و لندن و مسکو طرح خاموش ساختن انقلاب گیلان را ریخته و زحمت دیپلوماسی تیمسار را کم کرده بودند. مرحوم سرلشکر کویال در یادداشتهای روزانه اش که همگی آنها در محله خواندنیها بطبع رسید در تمام مدت اردوگستی گیلان همه جا از کلاکتر اف نام، نماینده اعزامی سفارت نام میبرد که همراه اردو بوده و با آنها همکاری داشته است.

نگارش خود تیمسار نیز مؤید این مسئله است که اگر موافقت قبلی مسابگان شمال و جنوب حاصل شده بود دعوت قواء انقلاب از افسران ایرانی مجوز پیدانمی کرد و امکان نداشت با آن همه سوابق و خصوصت های دیرین تیمسار

با چند تن از افسران همراهی از بند پهلوی سر دریاوردند و هیچ واقعه خلاف انتظاری روی ندهد. بنابراین پایان کار انقلاب، بشرح توافق و کنار آمدن قبلی، مهیا شده بود. علاوه خالو قربان بعد از اطاعت از دولت بمقابله کوچک خان نرفت بلکه از واقعه ملاسرا، بیحد انقلابیون دشت از یکطرف و نیروی جنگل از طرف دیگر، مقابل یکدیگر قرار گرفته و می جنگیدند و خالو قربان که خود را در مقابل دو حریف پر زور تحت فشار دید ناچار شد تسلیم سردار سپه شود و با این تفصیل پیگار کردها بسر دستگی خالو قربان و جنگلیها به رهبری میرزا از بعد از تسلیم خالو قربان آغاز نمی شود. از این گذشته، میرزا کوچک بطوری که میدانیم مایل نبود با قواء دولت بجنگد و هنگامی که با آنها مواحه می گردید از بیم برادر کشی عقب می نشست و در واقعه اخیر نیز آنقدر عقب نشینی نمود تا حملات سرما و باد و بوران گیلوان، وی را از پای در آورد و بتأیر این چنانچه بیانات تیسار همانها باشد که خبر نگار مجله نقل نموده باید به اطلاعشان برسانیم که مخفی شدن میرزا، اتصالی بی اصل و اسنادی ندارد است.

سر کوچک خان را نیز خالو قربان تبرید بلکه خالو قربان کرد حامل سر بریده میرزا مرد سردار سپه بود و با این کیفیات کیست که در نیافته باشد انقلاب گیلان را دوستان انقلابیش خاموش کردند و اگر غیر از این بود مسلماً به این زودیها پایان نمی یافت.

\*\*\*

### روزنامه اطلاعات منطبقه طهران

از شماره ۱۲۰۲۷ تا ۱۲۲۲۶

آقای احمد احرار نویسنده مقالات انتقادی اطلاعات وقایع انقلاب گیلان را بنام **مردی از جنگل** با قلمی توانا پرشته تحریر در آورده و از تیرماه سال ۳۵ تا پایان همان سال در روزنامه منتسب بخود نشر داده آمد و بتازگی بسورت کتاب منتشر شده است.

مقالات مزبور برای عده ای از خوانندگان موجب مسرت و خوشوقتی و برای عده ای دیگر مایه دلنگی و تأسف گردید. خوشوقتی از این جهت که یکی از پرچمداران آزادی و انقلاب بنام مجاهدی غیور و میهن پرست، مورد تکریم و بزرگداشت قرار گرفت، و تأسف بدین لحاظ که چراسوانح مزبور که در جهت تکمیل انقلاب مشروطیت پدید آمده و جزئی از تاریخ کشور ما است بقالب افسانه

و زمان عرضه گردیده است .

شکفتی دست‌اخیر بیشتر از آن جهت بود که میسر رسیده‌اند چه شده وجه اعجازی روی داده‌است که اجزای یک انقلاب ملی در صفحات اطلاعات منعکس می‌شود و از مادرست بودن برخی مندرجات نیز گویا کله‌ها و شکوهائی هم داشته‌اند که متأسفانه با آنها جوابیهای قانع‌کننده داده نشده است .  
مقاله زیر یک نمونه از انتقاداتی است که بداستان مر بور نوشته شده و در شماره ۴۴ روزنامه ناهید محتطبه طهران بقلم آقای شمس کاظمینی بناریخ دیماه ۴۵ نشر یافته‌است :

**دوست فاضل آقای احمد احرار** - مطالبی که بقلم شما بعنوان «مردی از جنگل» در روزنامه اطلاعات نشر میشود گر چه بسیار شیوا است لیکن مخلوطی است از افسانه و تاریخ و تاحدودی شباغت به «بتشکرون» دارد که هم دارای اجراء «بتشکرون» است و هم «مصلح» «بتفکرون» «مندیاری» مطالب درست با پیمانهای مطالب بر آکنده با هم در آمیخته و از این اختلاط، همچون افلاطون بوجود آمده است. من یقین دارم که جنابعالی در جنگل تشریف نداشتید زیرا اسن شریف باقی‌مانده ندارد پس آنچه که صفحات اطلاعات منعکس میشود مشاهدات عینیتان نیست بلکه استنتاجات و استخراجات شما است از کتب و مطبوعات بضمیمه مسوعات غیر قابل اعتماد و مجموع این خواننده‌ها و شنیدم‌ها را جناب شما با شاخ و برگ و آب و درنگ و تزیینات ادبی آرایش میدهید .

اما من حرفم چیز دیگر است. من میگویم که کتاب «سردار جنگل» داستانترین و صحیح‌ترین اثری است که اخیراً در زمین حوادث جنگل گیلان برشته تحریر در آمده است. و با مطالعات محققانه نمایانده شده‌است و می‌بینم که شما بسیاری از مندرجات کتاب مر بور را عیناً و با مفهوماً در یادداشت‌های خود بکار می‌برید اما متأسفانه در بعضی مواقع سر به بیابان می‌گذارید و بیراهه میروید. از آنجا که در مقدمه باور قیانت نوشته‌اید که نگارش شما مثل هر داستان تاریخی دیگر از قید تکلفات که مخصوص تحقیقات و مطالعات تاریخی است فارغ نیست و صرفاً مبتنی بر کلیات حوادث انقلابی جنگل است قطعاً این فکر در خواننده ایجاد میشود که تصور کند کلیات حوادث، یعنی همین مطالبی که در روزنامه اطلاعات درج میشود. به عبارت دیگر، باور قی مر بور که تازه‌ترین نگارش مر بوط بوقایع جنگل است ناسخ همه نوشته‌های گذشته‌است یا الاقل مکمل آنها، و حال آنکه بشرح معروضات بالا همراه



با مطالب اسبیل و قایع بمقداری مطالب من در آوردی نیز قاطی شده است. تصدیق میکنید که در این مورد، گذشته از اینکه حقایق قلبی میشود و مردمی گمراه میگردند و نخواهند توانست بین متن و حاشیه و صحیح و سقیم فرق بگذارند زحمات و حقوقی هم پایمال میشود.

با اعتقاد باینکه حساب حقیقت نویسی از افسانه نویسی جدا است و پرهیز از سخنان قاراشمیش ارجح و اولی - اخلاق و ادب و وجدان حکم میکنند که هر جا پای مسوعات بمیان میآید منبع اطلاع ذکر شود و مقدمات از کتب و مطبوعات، با اشاره بآنرا و متابعتشان ذکر گردد و تا آنجا که ممکن است از بیان حملات موهن و یا مطمئن باهات خود داری شود، من بر آن نیستم که روی همه سخنانی که بنظرم اشتباه یا خلاف واقع میرسند انگشت بگذارم زیرا بقول معروف سننوی هفتاد من کاغذ شود تنها بدگر یک تکه اکتفا میکنم و آن این است که رفتن عبرت را کوچک از طه. ان برفت برای راه انداختن کار عروسی نبوده و زن میرزا را حتی نزدیکانش ندیده و نمیدانستند که جاس است حتی بوجودی بدین نام و نشان تردید داشته اند اما شما او را در محضر حکمران دائم الخلیف و شهوتران گیلان (تیمور ناش) حاضر کردید بوضعی که والی مصمم است تحفه ای بزیرال قزاق تقدیم کند و بعد نقاب از چهره او بر گرفتند و سپس ویرا خواهر براسب بالباس مرزانه تالاهجان دو اندید از ذکر این مسائل که صیغ و اقیمت و حقیقت ندارد چه آثاری مترتب است؟ این نحو گفتار آیا بنظر تان اهانت آمیز نیست؟ اگر بگوئید داستان است نه تاریخ و بزرگ کردن داستان های تاریخی و داخل کردن مقداری افسانه در آن جایز است در آن صورت باید قبول کرد که هر داستانی مترادف بادروغ و خلاف حقیقت باشد و هر داستان نویسی برادرزاده مرحوم گوبلز، و حال آنکه چنین نیست و نباید هم باشد و من درباره شما چنین اعتقادی ندارم و فکر میکنم که توبسند مقالات انتقادی اطلاعات کشف است و یجدی است که گاهی از خود نیز انتقاد میکند حتماً مسوعاتش را صحیح پنداشته که آنرا بدین نهج وصف کرده است در این صورت آیا بهتر نیست در این قبیل مسوعات که بحتم الصدق و الکذب زیاد است، با افراد مطلع که ناظر وقایع جنگل بوده اند مشورت نمود؟

در مقدمه سرگذشت چنین آمده است که: «پاورقی ماداستانی است که از حوادث قیام جنگل و تحولاتش» به گرفته است و ظناً گوییم که گاهی از تاریخ معاصر ایران را مقابل خوانندگان خواهد گشود لیکن پاورقی مزبور مثل هر داستان تاریخی از قید تکلفاتی که

مخصوص به تحقیقات و مطالعات تاریخی است فارغ می باشد و صرفاً بر کلیات حوادث جنگل مبتنی است.

و در مقدمه داستان دیگر بنام «شاهین سفید» توضیح داده شده است که «تامدنی دچار خنده گیری کسانی بودم که نص تاریخ را در اوراق سرگذشت جستجو میکردند و دسته دیگر بعکس، در آن سرگذشت بچشم یک رمان مینگریستند و جنبه های مستند آنرا زائد می شمردند»

از بیان دو مقدمه فوق این نتیجه بدست می آید که :

۱- داستان مزبور از حوادث قیام جنگل و تحولاتش مایه گرفته است پس تکیه گاهش بالملایمه بایستی تحولات و حوادث واقعی قیام جنگل باشد نه حوادث جعلی و ساختگی.

۲- گوشه ای از تاریخ معاصر ایران را بروی مردم بگشاید و بنا بر این با پرهیز از روایات نادرست، باید صحت و اصالت وقایع تاریخی محفوظ بماند. این تذکر که باوقتی «مردی از جنگل» از قید تکلفاتی که مخصوص به تحقیقات و مطالعات تاریخی میباشد فارغ است گویا مفسر این معنی است که در نوشته مزبور، از حیث احتمال، عطلی حاصل از مطالعات و تحقیقات تاریخی وجود ندارد، اگر نه از جمله مزبور جز یک مفهوم مبهم و بیگنوع با نژی یا الفاظ چیز دیگر عاید نمیشود چه که در تحقیقات و مطالعات تاریخی تکلفی وجود ندارد آنچه در سینه تاریخ ثبت و ضبط میشوند حقیقت حوادث و رویدادها است و حقایق حوادث هیچگاه با تکلفات، قرابت و خویشاوندی ندارند.

متفکرین و صاحبان قریحه و استعداد و نویسندگانی که باقرینش رمان و افسانه و داستان می پردازند و آثار گرانبهایی از آنها بیادگار میماند هدف غائی و منظور اساسیشان از ایجاد صحنه ها و گفت و شنودهای خیالی و پرس و نازهای مستعار ظاهرآ تجسم اندیشه ها و انتقاد از وضع موجود زمان است، باضافه مقداری عقاید سیاسی و دینی و اخلاقی و بالمآل، انعکاس واقعیتها و جلای اندیشه ها و سوق اجتماع بسوی پیشرفت و هدایت افکار بسوی تکامل و انسانیت و با این تفصیل که از دوران حیات و پیدایش انقلاب جنگل هنوز زمان باالنسبه طولانی نگذشته است و تمامی صحنه ها و پرس و نازهایش حقیقی و واقعی اند حتی عده ای از آنان در قید حیات میباشند مطرح ساختن سوانح و رویدادهای انقلاب را بقالب رمان و افسانه بکدام انگیزه یا نیاز فوری میتوان منطبق و مبتنی ساخت؟ شك نیست که در سلسله مقالات

مزبور حقایق بسیار نفهته است چنانچه از جنبه های افسانه نیش سرف خطر میگردید و رحمان تهیه سرگذشت، در جهت حفظ اسال و حقایق وقایع تاریخی معروف میشد چه بسا که اجر و پاداش نوبسته اش چند برابر میگشت. در این میان البته رقابت و هم چشمی طبوغات داهم نباید نادیده گرفت که در هر حال و هر مقام، نقش خود را در هر ماحر ائی بازی میکنند و افرادی را بحکم غریزه یا وظیفه، از دور مابین جنبه های معنوی و اخلاقی قضا یا با وجود بسیارند، چنانچه نویسنده «مردی از جنگل» دوران انقلاب گیلان را درک کرده بود و یاد معمارک و مبارزات جنگلی مشارکت میداشت و با حاضر و ناظر جریانات جنگی و سیاسی بود بطور حتم بگفته های نامسوا و نوشته های نامسوا ترا اعتماد نمیکرد و خلوت و دلچسبی داستان را با تلخی روایات دور از حقیقت پیغمرم همساخت. البته مورد انکار نیست که بی داستان نویسی و تاریخ تفاوت بسیار است و ادخال مقداری چاشنی بدستان مجاز است اما مگر قابومی است که در صورت تقابلی داستان را بحقیقت، ریایی منوجه کسی کند و با محکوبیتی بار آورده اگر چهار پایه بریر پاید کثیر حشمت که گفته شمسفید رنگ بود در عداد کلیات باشد پس جزئیات منصرف چه چیزها میشوند؟ کدام مرد صادق التولی گفته است که میرزا بزم بر گز آوری می آسم عمر و پیش برشت وقت؟ در کار نویسنده گان و راهنمایان اجتماع، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد و باید داشته باشد واقع بینی و حقیقت اندیشی است وقتی گفته میشود انگیزه سفر میرزا بر گز آوری مراسم غردسی بود؟ آیا بنظر آنان حقیقتی تحریف نشده است؟ وقتی بنا باشد کسی با کالسکه چاباری سفر کند پس کوله پشتی چه صیغه است که ناجار میشود مقابل می خانه یونانی بر مین بگذارد؟ مگر مسافری کالسکه در زمان های قدیم کوله پشتی به پشتشان می بستند؟ آنجا که میرزا میگوید تف بغیرت شما! گویا مراد، استعمال يك حمله حماسی است والا کبست نداند صحبت میرزا با مردم، چنین گستاخ وی را ناهه نبود. بهلاوه کسی که بمدت پنج سال از ورود مراد گاهش محروم است جفلور میتواند آزادانه در میان جماعت نمایان گردد؟

داستان «مردی از جنگل» چنین آغاز میشود که میرزا در سبخانه پلنمرد یونانی دودشت باسرباز روس جنگید و در حالی که زخم کاری برداشت سرباز روسی را بقتل رسانید و غردی نمیشن (که همان گائوک آلمانی باشد) او را بدوش گرفت و ادمع که بدرید.

تصور مبرود از عهد هر کس ساخته نبود که هیکل ۹۵ کیلویی میرزا را بدوش بگیرد آن هم مرد محبب لاغر اندامی مانند گائوک آلمانی! بنظر میرسد در اینجا میرزا باهوله حمام اشتباه شده باشد زیرا ننهاهوله است که هر کسی اعم از جاقولاغر میتواند آن را بدوش بگیرد. بگذریم از اینکه در داستان بیان شده است که گائوک آلمانی در آن جا چه میگرد و چگونه از آغاز نهضت بعمرزای پیوست. آنجا که گفته شد بعد از اقدام بقتل، گریخت آیا سحنه‌های از وقوع بکجه‌نایب و فرار قاتل ترسیم شده است که هر دو صفت دربارهٔ یک مرد انقلابی و هن آور است؟ از این گذشته زمان تسلط روس‌ها در گیلان مگر میشد باین آسانی سرباز روسی را کشت و بعضی آسانی فرار نمود؟ در واقعه مشروطیت تنها بکنفر سالدات روس در زد و خورد با اتباع شریتمدار گرانزودی جلوی دارالحکومه رشت کشته شد و روس‌ها بتلافی همان بکنفر سرباز، شهر رشت را به آتش کشیدند و چندین نفر را در جمله همان شریتمدار بیور را اعدام نمودند. ترشین کلام و رنگ آمیزی عبارات بمنظور دراز کردن مطلب کار مشکلی نیست، مشکل آن است که بتوان داستان محوئی را با واقعیات وفق داد. آن کسی که گفت کمپته صوکرآت رشت وسبله گائوک آلمانی از سال دهفتمه تمشک را بخراط محله پینام داده<sup>۱</sup> گویا قصد شوخی داشته است و الا نه چنین سلاحی در اختیار دموکرات های رشت بود و نه گائوک آلمانی در آن تاریخ بجنگل پیوسته بود. گائوک آلمانی از زمانی شناخته شد که شورویها بخاک ایران پیاده شدند و او بیانات افسران روسی را ترجمه میکرد بملاده مگر ایرانی قحط بود که کمپته صوکرآت رشت پینامش را وسبله یک فرد آلمانی بخراط محله بفرستد؟ از این قرار آن گائوکی که در خراط محله بمیرزا جای داغ داد و به او گفت زلم مرده با آن گائوکی که ما میشناخته‌ایم دو موخود علیجده بوده‌اند زیرا گائوک آشنای مادارای زن<sup>۲</sup> و فرزندان بود و دخترش بعد از خانمه انقلاب گیلان بمعند دکتر علی خان شفا در آمد و در بیک سانجه هوایی در گذشت.

در سرگذشت آمده است که گائوک آلمانی از حجب کتشی عکسی دایرونی کشیده<sup>۳</sup> و با معرفیش بمنوان یک دختر کلهر بمیرزا گفت این دختر که چند تن از روسها را کشته اکنون اسپر روسها و در قرار گاه بسر میبرد. میرزا و گائوک دو

۱ - صفحه ۱۵

۲ - صفحه ۶۰

نقری برآه میافشند بقصد نجاتش - گائوك نقشه میکشد و راه را از قرار گاه را شرح میدهد - میردا قضیه را بین یاراناش مطرح میکنند - جوانی که فرزند بك سورجی است داوطلب ابلاغ پیغام میردا برای آلمانیهای اسیر میشود - جوان که هر روز برای سالداتهای روسی آذوقه میبرد مازرباشن را طبق مشائی هائی که گائوك داده بود می شناسد و پیغام میردا را به او مبرساند - گائوك و میردا کماکان در تلاش شکافتن نقب بودند که از جنگل شروع و بقرار گاه منتهی میشد و افسر توپخانه (گائوك) مسیر نقب را با محاسبات دقیق ریاضی تعیین می کرد نتیجه آنکه نقب بیابان رسید و فرزند مشدی آقای سورجی ، دختر جوان کلهر و مازرباشن و سایر آلمانی های زندانی در قرار گاه را از داخل نقب قرار داد و بیجنگل آورد .

نقشه ای است بسیار عالی و سخته ای بسیار دلکش ، لیکن پیاده کردن این نقشه جز در عالم رؤیا امکان پذیر نیست ، چه ، بفرض آنکه در محیط گیلان که اغلب ایام سالش بارانی است و هر جا را بشکافند آب از آن بیرون می جهد چنانچه ایجاد یک نقب دوست متری عملی باشد و جریان آب باران ، گودالهای حفر شده را پر نکنند و بفرض که برای دور ریختن خاک نقب و آب باران وسایل مکانیکی موجود و جا و مکان مجهزی از پیش آماده شده باشد و بفرض که اسیر بودن مازرباشن را در قرار گاه روس ها محقق بدانیم و بفرض که تنظیمات ادوات روس آن قدر مست و بی بنیان بود که احتیاطات لازمه را به هنگام جنگ نمی نمودند و هنگام در رفتن اسرا از مجرای نقب ، در میان یا پونجی های گرمشان چرت میزدند و بعالم خلسه فرو رفته بودند تازه به این اشکال بر میخوردیم که کندن يك نقب دوست متری آن هم بدست دو نفر بمدت چند روز و چند هفته حتی چند ماه و چند سال نیز پایان یافتنی نیست . چه رسد به اینکه در يك زمان کوتاه بتوان محیط جنگل را برای پذیرائی یاران جدید ، آب و حارو نمود .

رفتن مفاخر الملك به خانه حاجی احمد کسائی<sup>۲</sup> بقصد استراحت و مکالمه اش با کسی که او را وادار بتسلیم نموده ارزش يك مکالمه عادی و طبیعی را فاقد است زیرا در حالت جنگ کسی بخانه دشمن ، حر برای تحسن و کسب

مصوبت نمی‌رود و با بیان این که مفاخر الملک شایک پیاپی مهاجمین را بسوی بازار میدیده و در چنین لحظه‌ای بود که گرفتار شده است گرفتاری او در خلال این کشمکش‌ها که جنگ حیوان طرفین بدون یکدیگر تشنه‌اند، محلی برای اداء این جمله مؤدبانه<sup>۱</sup> که «آقای مفاخر لطفاً اسلحه را زمین بگذارید» باقی نمیگذارد.

در استان آمده است که مفاخر بعد از گفتن «بجه جهت دستور نمیدهی اعدام کنند» آبا جمله مزبور با حال و مقام کسی که بدست دشمنی امیر شده و برای جلبت رحم و در یافت فرمان عفو، درخواست اعزاش را نزد وی نموده مابینت ندارد<sup>۲</sup>.

در یکی از صفحات، نامی از مقتدر السلطان رئیس‌المالیه رشت برده شده که بضر ۱۷ گلوله از پا در آمده است<sup>۳</sup> البته چنانچه گلوله‌های اصابت شده بمحتی علیه بهمان تعداد باشد که دقیقاً شماره شداعت محل حرف نیست ولی باید بگوئیم چنین شخصی در دوران حکومت جنگلی‌ها کشته نشده است. مقتدر السلطان مدتها بعد از پایان انقلاب شهر دارو فرماندار شهرستان‌های مختلف کشور بوده و آنکه در زمان انقلاب جنگل ترور شده معین همایون مزدهی بوده است. در شماره ۲۲ اطلاعات، امیر مقتدر از رؤساء طوایف شاهسون معرفی گردیده است و حال آنکه نامبرده رئیس یکی از عشایر طالش بوده است و طالشی‌ها جزء طوایف شاهسون محسوب نمیگردند.

در شماره ۲۳ - میرزا باگاتوک آلمانی از عشق صحبت میدارد و نام مشوقه‌اش را عظمت خانم معرفی میکند، بعنوان اینکه در دوران کودکی با هم همسایه بوده و از آن بید یکدیگر صحبت پیدا کرده و علاقمند شده‌اند - بانگاه عشق یکدیگر نگریسته و با زبان عشق با هم صحبت میداشته‌اند و در حای دیگر آنروز برادر خوانده و خواهر خوانده‌می‌شناسانند و می‌فرایند که وقتی برای عظمت خانم خواستگار پیدا شد در شب عروسی که میرزا را دید زد زیر گریه... و بعد از آن بعد از مآثرای بسیاری که بر او گذشت بگاتوک گفت: «اکنون مجبورم بروی کسی که عزیزترین خاطره زندگیم را بیدار می‌نماید شکر بکشم» - بعرض نویسنده محترم مبرسانند که امیر مقتدر برادر عظمت خانم فولادلو نبود آن مردی بود طالش و

این خانمی شاهسون و این طوایف از هم جدا هستند. ثانیاً عظمت خانم هیچگاه همسایه میرزا نبود او همیشه در میان ایل و عشیره اش در خلخال میزیست و این در میان مردم شهر رشت در محله استادسرا - ثالثاً میرزا هیچوقت چه در سفر و چه در حضر - چه نزد دشمنان و چه در محضر دوستانش از عشق و عاشقی صحبت نمیداشت و اگر چیزی کسی از این مقوله از او شنیده باشد درباره عشقی است که بسعدت کشور و هم میهنانش داشته است - عروسی عظمت خانم نیز مدتها پیش از آغاز نهضت جنگل روی داده و میرزا دارای آنچنان سنی که در عروسی عظمت خانم فولادلو جزء مدعوین باشد نبود. شخصی بدبگری گفت - سلام آقای پرویز خان! چطور است حالت چرا قیافه ات تغییر کرده؟ مخاطب جواب داد - اولاً علیک السلام، ثانیاً من پرویز خان نیستم - شهدی، ماشاء الله خرم در ای هستم - آن شخص گفت عجیب است علاوه بر اینکه قیافه ات عوض شده نامت هم تغییر کرده است!

در شماره ۴۴ اطلاعات نوشته شد که میرزا وضع جنبه جنگ در یادورین بردس میگرد - در جنگل کیلان دورین اصلاح نگار نمی آید و حتی چند قسمی بعضی نقاط را بعلت شاخه و برگ آبیوه درختان نمیتوان دیده خوب جفانه در آن روزگار هنوز رادار اختراع نشده بود و الا بختی هم این دست بخت شاعرانه بآن اختصاص می یافت.

در صفحه ۷۵ کتاب، حسین خولی جزء مقتولین جنگ و دیلماده « بشمار آمده است و حال آنکه حسین مر بور تا چند سال بعد از پایان انقلاب نیز زنده بود و در طهران بهارنه سکنه در گذشت.

در شماره ۴۶ اطلاعات گاثوك را بدون اجازه میرزا نزد عظمت خانم فرستاده اند برای آنکه ناسفات میرزا را از اینکه مجبور است بروی برادرش (امیر مقتدر) شمشیر بکشد ابلاغ نماید. عظمت خانم در جواب میگوید من با این لچک سرم بچنگ طرفین خاتمه میدهم آنگاه همان لچک را همراه باسه ای نزد امیر مقتدر میفرستد و از او میخواهد که جنگ عتار که شود و بلافاصله جنگ منار که میشود! - امیر مقتدر بطوریکه دیدیم برادر عظمت خانم نبود و انتساب این دو نفر باهم تا آنجا صحیح است که فرزند عظمت خانم بنام حوزی خان

فولادلو شوهر دختر امیر مقتدر بنام غفتملوك بوده است. گائوك آلمانی هم اگر حیات میداشت قطعاً دخالت در این ماجرا و مکالمات بین خود و عظمت خانم را تکذیب مینمود زیرا آلمانی مریود در تمام مدت عمرش رنگ خلخال و عظمت خانم را ندید.

در شماره ۲۸ اطلاعات که میرزا کوچک دوش بدوش امیر مقتدر ورشید الممالک شقایق سرگرمسان دیدن از سپاه بود که در این هنگام عظمت خانم در رأس عدای از جوانان شاهسون از راه رسید بنصد اینکه در کنار مردان جنگل علیه حاجی اسماعیل خان سرایی (امیر تومان) بجنگد - حقیقت این است که عظمت خانم فولادلو بعنوان شرکت در جنگ با حاجی اسماعیل خان سرایی یکسما رفت زیرا خود به نهائی از عهد او بر نیامد. امیر مقتدر به همراه میرزا کوچک نبود و سات بدین امیر، از نفرات جنگل خلاف واقع است.

امیر مقتدر بعنوان يك ديدار دوستانه به جنگل رفت. یعنی جبردمان او را بيك چنین دیداری مجبور ساخت. کما اینکه امیر اسد فرزند محمد ولی خان سپهسالار نیز بحکم همین احبار جنگل رفت والا هیچ يك از این دو سردار، قلباً و ضمناً محبت و سازش با جنگلی ها نداشتند. تکذیب آقای همايون امیر احمدی از تبریز (مندرج در شماره ۶۵ اطلاعات) مبنی بر اینکه مادر بزرگش عظمت خانم در جنگ با حاجی اسماعیل خان سرایی شرکت نداشته مؤید صحت این نظر است.

داستان «مردی از جنگل» در ۱۷۱ شماره اطلاعات تحریر گردیده که تا این جا بیش از ۲۸ شماره بررسی نشده است چنانچه بنا باشد همه اشتباهات داستان متعرض شویم سخن بدرار می کشد و ادب ملال خوانندگان میگردد این است که بنوشته خود در همین جا پایان می دهیم.